



پادشاهی خدا به کودکان هم تعلق دارد

(برنامه شاگردسازی کودکان)

درس ۱۱

نگاهی به رابطه لیه و راحیل:
دیدگاه خدا در مقابل دیدگاه انسان



درس ۱۱: نگاهی به رابطه لیه و راحیل: دیدگاه خدا در مقابل دیدگاه انسان

پیشگفتار

یکی از نخستین چیزهایی که در کودکی می‌آموزیم، این است که وقتی به دیدار دیگران می‌رویم، باید ظاهری آراسته داشته باشیم و این کاری صحیح و پسندیده است. حتی معتقدیم که برای پرستش خدا در کلیسا نیز باید این کار را انجام دهیم. اگر ساعاتی را که صرف آرایش و پسندیده ساختن می‌شود محاسبه کنیم، حیرت خواهیم کرد. چرا این کار را می‌کنیم؟ زیرا اساساً دنیا ما را بر اساس ظاهرمان قضاوت می‌کند و برای ما مهم است که دیگران چه نگاهی نسبت به ما دارند. آه که این چقدر خسته‌کننده است. ای کاش کسی ما را از این بار سنگین رهایی می‌داد.

واقعیت این است که یک نفر هست که می‌تواند این کار را انجام دهد. پدر آسمانی ما که در بالا است، به لباس یا ظاهر ما اهمیتی نمی‌دهد. او فقط به درون ما، یعنی به مسائل قلبی ما اهمیت می‌دهد. خداوند در متی ۱۷:۱۵-۲۰ نشان می‌دهد که آنچه از درون شخص بیرون می‌آید، اهمیت دارد؛ زیرا چنین چیزهایی نشان‌دهنده حقیقت درونی او هستند. اگر بدیهایی همچون تهمت و افترا و لعنت را بروز دهیم، به وضوح متوجه می‌شویم که این صفات درونمان وجود دارند و بالعکس، اگر خوبی‌هایی مانند صبر، محبت و مهربانی را بروز دهیم، نشان‌دهنده این است که صفات نیکویی درونمان وجود دارند.

خدا درونمان را می‌بیند و به ظاهرمان اهمیتی نمی‌دهد. در داستان لیه و راحیل را، می‌بینیم که چگونه خدا به لیه که نسبت به خواهرش از زیبایی کمتری برخوردار بود، این حقیقت بیشتر بر ما آشکار می‌شود. ما نباید تلاش کنیم که ظاهر خود را برای خدا زیبا کنیم. کاری که باید انجام دهیم، این است که از درون خود مراقبت کنیم. باید زمانی را به خدا اختصاص دهیم تا قلبمان منعکس‌کننده خصوصیتی باشد که خدا از ما می‌خواهد. این چیزی است که او می‌بیند و به چنین شخصی برکت می‌دهد.



چقدر این حقیقت می‌تواند کودکانمان را بنا کند! بسیاری از کودکان احساس می‌کنند زیبا و دوست‌داشتنی نیستند و کسی آنها را نمی‌خواهد. بیایید داستان این دو خواهر را به آنها بیاموزیم، داستان راحیل زیبا و لیه که به نظر خوشایند نبود. بیایید به آنها بیاموزیم که خدا آنها را همان‌طور که هستند و نه به خاطر ظاهرشان، دوست دارد. باشد که وقتی به آنها تعلیم می‌دهیم، محبت فراوان خدا را در زندگی احساس کنند و تا ابد بدانند که ارزشمند هستند و خدا هدفی برای زندگی‌شان دارد که به هیچ‌وجه، به ظاهرشان ارتباطی ندارد. بیایید به آنها کمک کنیم تا خویشتن درونی‌شان را به گونه‌ای بسازند که برای تنها کسی که واقعاً مهم است، خوشایند باشند. او برای انجام این کار به شما برکت خواهد داد! آنها نیز ارزش خود را در خداوند خواهند یافت!



نگاهی به کتاب مقدس:

پیدایش ۱:۹۲ - ۴۲:۰۳

آیه کلیدی:

اول سموئیل ۷:۱۶، «انسان به ظاهر می‌نگرد، اما خداوند به دل.»



مفهوم کلیدی:

خدا فقط به اینکه ما در درون چه کسی هستیم اهمیت می‌دهد و برای هر یک از ما هدفی دارد.




اهداف درس (دانستن، احساس کردن، انجام دادن)

- ۱- بدانند یعقوب، راحیل را به خاطر ظاهرش انتخاب کرد، اما پدر زنش او را فریفت و لیه را به او داد. خدا به درون لیه نگاه کرد، او را برکت داد و نقشه نجات خود را برای همه مردم اجرا کرد.
- ۲- احساس کنند خدا درون واقعی آنها را می‌بیند و به ظاهرشان نگاه نمی‌کند. او اهداف خاصی برای زندگی هر یک از آنها دارد.
- ۳- ویژگی‌هایی را که خداوند در ما می‌بیند تشخیص دهند. سعی کنند دیگران را همان‌گونه ببینند که خدا می‌بیند، یعنی به درون اشخاص اهمیت دهند.



وسایل مورد نیاز:

- کتاب مقدس
- کیسه / سبد هدایا
- خوراکی
- سرودهای پرستشی کودکان
- کارت‌های تصویری داستان لیه و راحیل
- تخته سفید (وایت بُرد) یا کاغذ، ماژیک
- دو جعبه یا کیسه برای هدیه، یک جعبه زیبا با محتویات معمولی، یک جعبه زشت با محتویات جذاب (نمونه: معمولی: برچسب ساده، خوراکی یا وسایل مدرسه. جذاب: برچسب خاص، خوراکی، وسایل رنگارنگ برای مدرسه)
- یک پایه محکم برای آویز، کاغذ رنگی، الگوی قلب، بند یا نوار، قیچی و مداد یا ماژیک



خوشامدگویی:

- سرود خوشامدگویی
- خوراکی: خوراکی‌هایی را به بچه‌ها بدهید که نیاز به تمیزکاری بعد از خوردن نداشته باشند.
- مانند آب میوه و بیسکویت. زمانی را برای خوردن خوراکی‌ها تعیین کنید: مثلاً ۱۰ دقیقه.
- زمان گفت‌وگو: با بچه‌ها درباره هفته‌ای که داشتند صحبت کنید. از آنها بپرسید چه کارهایی کردند، چه احساسی داشتند و... نشان دهید که به آنها اهمیت می‌دهید.
- در مورد درس هفته گذشته از آنها سؤال کنید.



پرستش و هدیه:

- سرودهایی درباره لیه و راحیل، هدف خدا برای ما و ارزش ما برای خدا
- جمع‌آوری هدیه بچه‌ها (به یک سبد یا کیسه برای جمع‌آوری هدایا نیاز دارید. به آنها بگویید که این هدایا را به عنوان پرستشی برای خدا جمع‌آوری و از آن برای کمک به دیگران استفاده می‌کنید.)



خدای درون بین

یعقوب دید اونو بر سر یک چاه
دنبالش افتاد و خواستگارش شد
اما بود مورد لطف خدا
اما خدا برای لیه نقشه داشت
واسش مهم نیست که باشیم چه زشت یا زیبا
خداوند مهربون ما رو دوست داره
یکی از اونها بود اسمش یهودا
به دنیا بیاد از نسل یهودا) ۲ بار
واسش مهم نیست که باشیم چه زشت یا زیبا
خداوند مهربون ما رو دوست داره

راحیل بود دختری بسیار زیبا
یک دل نه صد دل عاشق اون شد
لیه نبود مثل راحیل زیبا
یعقوب راحیل رو بیشتر دوست می داشت
نگاه نمی‌کنه به ظاهر خدا
برای هر کس خدا یه نقشه داره
(به لیه بخشید پسران خدا
خواست خدا این بود یه روزی عیسی
نگاه نمی‌کنه به ظاهر خدا
برای هر کس خدا یه نقشه داره



دعا برای درس:

درس را با دعا شروع کنید. خدا را به خاطر محبت و مراقبت از آنها شکر کنید. خدا را شکر کنید که آنها را انسان‌های خاصی ساخته و به آنها کمک می‌کند که هر روزه با یادگیری کلام خدا و اطاعت از آن رشد کنند. از او بخواهید که به آنها کمک کند تا تحت تأثیر ظاهر افراد قرار نگیرند، بلکه به دنبال چیزهایی باشند که خدا می‌خواهد.



قلاب (جلب توجه آنها)

بگویید: «امروز دوتا هدیه دارم (به دو جعبه/کیسه هدیه نیاز دارید. یکی زشت و دیگری زیبا). می‌خواین که یکی از اونا مال شما باشه؟ (اجازه دهید پاسخ دهند). هدیه‌ها خیلی باارزش هستن، مگه نه؟ بذارین هدیه‌ها رو بهتون نشون بدم (اول جعبه/کیسه زشت را نشان دهید). خُب، چی فکر می‌کنین؟ (اجازه دهید پاسخ دهند. پاسخ‌های احتمالی: زشت است. من این را نمی‌خواهم.)

فکر کنم این هدیه رو دوست نداشتین. دوست دارین اون یکی هدیه رو ببینین؟ (اجازه دهید پاسخ دهند). عالی! بفرمایین (جعبه/کیسه زیبا را نشان دهید). نظرتون راجع به این هدیه چیه؟ (اجازه دهید پاسخ دهند. پاسخ‌های احتمالی: من این را دوست دارم. این قشنگه.) معلومه که اینو دوست دارین. کسی هست که بخواد این هدیه قشنگ رو باز کنه؟ (اجازه دهید پاسخ دهند). باشه، بیاین ببینیم چی توشه (یکی از بچه‌ها را انتخاب کنید که آن را باز کند). خُب، این چیه؟ (اجازه دهید که نشان بدهند و بگویند که چه چیزی در درون آن است.) واقعا؟ توی این جعبه/کیسه فقط یه چیز خیلی معمولی بود! من انتظار داشتم که این هدیه خیلی خاص‌تر از اینا باشه. شما چطور؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.)

حالا بیاین هدیه زشت رو باز کنیم. کی دوست داره بازش کنه؟ (اجازه دهید پاسخ دهند). باشه، پس بیا اینجا (اجازه بدهید که یکی از بچه‌ها آن را باز کند). این چیه؟ (اجازه بدهید که آن را نشان داده و بگویند که چه چیزی درون آن است.) وای، من انتظار نداشتم که این قدر خوشگل باشه. چرا این هدیه قشنگ توی این جعبه زشت/کیسه زشت بود؟ فکر می‌کنین باید چطوری می‌شد؟ (اجازه دهید پاسخ دهند). بله، درسته. هدیه‌های خاص باید توی جعبه‌های/کیسه‌های خوشگل باشن و هدیه‌های معمولی هم توی جعبه‌های/کیسه‌های زشت. خیلی راحتیه که از ظاهر یه چیز، درباره درونش قضاوت کنیم. انتظار داریم که ظاهر و درون هر چیز مته هم باشه. می‌دونین که ما معمولاً با آدم‌ها هم همین کار رو می‌کنیم؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) ما به ظاهر آدم‌ها نگاه می‌کنیم و درباره اینکه درونشون چی هست قضاوت می‌کنیم. اما مثل همین هدیه‌ای که امروز باز کردیم، همیشه این‌طور نیست.

امروز می‌خوایم درباره دو تا خواهر که توی کتاب مقدس هستن و این اتفاق براشون افتاد، صحبت کنیم و ببینیم که این موضوع چه تأثیری رو زندگی‌شون گذاشت.»



کتاب (بر اساس درسی از کتاب مقدس)

بگویید: «امروز می‌خواهیم از داستان دو تا خواهر که اسماشون «راحیل» و «لیه» بود، چیزایی یاد بگیریم. اونا توی سرزمین حران با پدرشون، لابان زندگی می‌کردن. سرزمین حران رو یادتون میاد؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) می‌دونین که غیر از راحیل و لیه و لابان، کی اهل این سرزمین بود؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) بله، ابراهیم. ابراهیم وقتی جوون بود، اونجا زندگی می‌کرد. می‌تونین یه چیزی رو حدس بزنین؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) بله، این داستان هم توی قسمت عهد قدیم کتاب مقدسه. توی کتاب پیدایش، درست مثل بقیه داستان‌هایی که تا حالا یاد گرفتیم. داستان‌های زیادی توی کتاب پیدایشه، مگه نه؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.)»

حُب قبل از اینکه داستان رو شروع کنیم، می‌ریم سراغ یعقوب. یادتون میاد که یعقوب، همون پسری بود که برادر و پدرش رو فریب داد و چیزی رو که بهش تعلق نداشت، یعنی حق نخست‌زادگی و برکت رو از اونا گرفت؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) یادتون میاد که چطور مجبور شد خونواده‌اش رو ول کنه و بره پیش خونواده مادرش؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) عالیه! حُب، وقتی یعقوب به شهر خونواده مادرش نزدیک شد، به یه چاه رسید و دید که چوپون‌ها گوسفنداشون رو به اونجا میارن تا آب بخورن. همون‌طور که یادتونه، چاه یه سوراخ عمیق تو زمینه که می‌تونیم از اونجا آب برداریم. برای کسایی که توی بیابون زندگی می‌کنن چاه خیلی مهمه، چون توی بیابون، آب خیلی کمه.

یعقوب از چوپون‌ها پرسید که آیا داییش، لابان رو می‌شناسن؟ اونا جواب دادن: «بله، معلومه که می‌شناسیمش. دخترش راحیل به اینجا میاد تا به گوسفندا آب بده. اون به‌زودی به اینجا میاد.» یعقوب از شنیدن این حرف خیلی خوشحال شد. اگه اونو اونجا می‌دید، ممکن بود راحیل ازش دعوت کنه که به دیدن خونواده‌اش بره.

طولی نکشید که یعقوب دید یه دختر خانوم زیبا داره به‌طرف چاه میاد. پس با خودش فکر کرد: «این باید دختر لابان باشه! یعنی ممکنه خودش باشه؟ خیلی زیباست!» پس بلند شد و به‌سرعت به‌طرف راحیل رفت، در چاه رو براش باز کرد و خودش رو هم معرفی کرد. اون عاشق شده بود!



راحیل خوشحال شد و یعقوب رو به خونه‌شون دعوت کرد و با هم به خونه دایی لابان رفتن، یعنی همون خونه‌ای که راحیل توش بزرگ شده بود. لابان خیلی از دیدن یعقوب خوشحال شد، پس یعقوب مدتی پیششون موند. یعقوب تو کارای روزانه و کارای مزرعه به داییش کمک می‌کرد و دیگه خیالش راحت بود که برادرش عیسو اذیتش نمی‌کنه. به خاطر همین خیلی خوشحال بود که توی خونه راحیل زیبا زندگی می‌کنه.

یه روز وقتی یعقوب به داییش کمک می‌کرد، لابان بهش گفت: "چرا اینجا نمی‌مونی و برای من کار نمی‌کنی؟ فقط به من بگو که دوست داری چی بهت بدم و من اونو به تو می‌دم." یعقوب چند لحظه فکر کرد و گفت: "خُب، یه چیزی هست که من واقعاً می‌خوام. دلم می‌خواد با دختری راحیل ازدواج کنم. وقتی زیبایی اونو می‌بینم خوشحال می‌شم. اگه تو دختری رو به همسری بهم بدی، در عوض ۷ سال برات کار می‌کنم."

فکر می‌کنی لابان چی کار کرد؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) لابان گفت: "چرا که نه، اتفاقاً خوشحال می‌شم که دخترم راحیل رو به تو بدم. تو شوهر خوبی براش می‌شی." پس یعقوب به کارکردن برای دایی لابان ادامه داد. واقعاً ارزش داشت که ۷ سال صبر کنه تا با زنی ازدواج کنه که عاشقشه! چی فکر می‌کنی؟ به نظرتون ارزشش رو داشت؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) می‌دونین ۷ سال چقدره؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) خُب، بین تولد امسال شما تا تولد سال بعد، ۱ سال فاصله هست، حالا ۷ تا از این سال‌ها رو بذارین کنار هم. این زمان زیادیه، مگه نه؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) منم فکر می‌کنم که زمان زیادیه (بچه‌های بزرگ‌تر می‌دانند که ۷ سال چقدر است).

وقتی ۷ سال تموم شد، بالاخره روز عروسی رسید. یعقوب خیلی هیجان‌زده بود و یه جشن بزرگ گرفت. اما حدس بزنین چی شد؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) وقتی دایی لابان، دخترش رو به یعقوب داد، راحیل رو نداد، بلکه لیه رو داد! یعقوب نمی‌دونست که چه اتفاقی افتاده تا اینکه صبح روز بعد از خواب بیدار شد. اما چطور شد که یعقوب نفهمید که این زن، لیه بود؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) خُب، اون زمان‌ها، زن‌ها توی عروسیشون صورتشون رو می‌پوشوندن. اونا یه تیکه پارچه زیبا روی سرشون می‌نداختن و هیچ‌کس نمی‌تونست صورتشون رو ببینه. لیه هم این پارچه رو توی عروسیش با یعقوب، روی سرش



انداخته بود و به خاطر همین یعقوب تا صبح خبر نداشت که همسرش اون زنی نیست که می‌خواست!

یعقوب که شوکه شده بود و خیلی ناراحت بود، بلافاصله بلند شد و رفت پیش لابان. باید یه کاری می‌کرد! اون لیه رو دوست نداشت. لیه خوشگل نبود و او این رو نمی‌خواست. لابان به یعقوب نگاه کرد و گفت: "تو می‌دونی رسم اینه که اول دختر بزرگ‌تر ازدواج کنه. من چطوری می‌تونستم راحیل رو به تو بدم که همسرت بشه؟ اما اگه ۷ سال دیگه هم اینجا بمونی و برام کار کنی، من راحیل رو که خیلی دوستش داری، بهت می‌دم."

یعقوب قبول کرد و گفت: "باشه، من ۷ سال دیگه می‌مونم، اما باید قول بدی که من با راحیل ازدواج کنم." لابان جواب داد: "البته. بعد از اینکه ۷ سال کارت تموم شد، راحیل می‌تونه همسر تو بشه. الان از زندگیت با لیه لذت ببر. لیه زن خیلی خوبیه." پس این‌طوری شد که یعقوب ۷ سال دیگه هم پیش لابان موند و براش کار کرد.

بالاخره این ۷ سال تموم شد و راحیل و یعقوب ازدواج کردن. یعقوب خیلی خوشحال بود. اون بالاخره به‌جای لیه که کمتر دوست‌داشتنی بود، به همسر زیبای خودش رسیده بود. او خیلی عاشق راحیل بود و همه هم خیلی خوب می‌دونستن که راحیل رو بیشتر دوست داره. بیچاره لیه! حتی لیه هم این موضوع رو می‌دونست. پس لیه خیلی ناراحت شد. چطور می‌تونست اجازه بده که شوهرش، راحیل رو دوست داشته باشه؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.)

البته جای نگران نبود! خدا یه نقشه داشت! خدا دید که یعقوب به لیه محبت نمی‌کنه و این لیه رو غمگین می‌کرد. پس خدا اجازه داد که لیه بچه‌دار بشه. می‌دونستین که اون قدیما وقتی ازدواج می‌کردن، خیلی مهم بود که بچه‌دار بشن؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) این نشون می‌داد که شما برکت گرفتین و خدا به شما لطف کرده. هنوز هم خیلی جاها توی دنیا این‌طوره. خدا می‌دونست که مردم این‌طوری فکر می‌کنن و به خاطر همین تصمیم گرفت که به این شکل خاص، لیه رو برکت بده. خدا که لیه رو به خاطر خودش دوست داشت و نه به خاطر ظاهرش، تصمیم گرفت که اونو با بچه‌های زیاد برکت بده. لیه ۶ تا بچه برای یعقوب به دنیا آورد، یعنی خیلی بیشتر از راحیل! راحیل فقط ۲ تا بچه برای



یعقوب به دنیا آورده بود. پس فکر می‌کنین کدومشون بیشتر برکت گرفته بود؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) درسته. لیه! لیه بیشتر برکت گرفت، چون بچه‌هاش بیشتر از بچه‌های راحیل بودن. با اینکه خدا، راحیل و لیه رو یه اندازه دوست داشت، اما تصمیم گرفت که لیه رو بیشتر برکت بده و بچه‌های اون بیشتر از بچه‌های راحیل باشن. اصلاً هم مهم نبود که یعقوب، لیه رو کمتر از راحیل زیبا دوست داشت.

می‌دونین که یکی از پسرهای لیه، اسمش یهودا بود و از نسل این پسر چندین سال بعد، عیسی به دنیا اومد؟ خدا نه تنها به لیه برکت داد، بلکه همه ما رو هم اول، با دادن یهودا و بعدش، با دادن عیسی برکت داد! اگه خدا، لیه، اون خواهر زشت رو انتخاب نمی‌کرد، یهودا به دنیا نمی‌اومد و ما عیسی رو نداشتیم که ما رو از گناهامون نجات بده و امروز دوست ما بشه. می‌تونین تصور کنین چقدر وحشتناک می‌شد؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) خدا از لیه استفاده کرد تا همه دنیا رو برکت بده. خدا رو شکر که اون برای همه ما یه نقشه خوب داره و مهم نیست که ظاهر ما چه شکلی باشه!













بین (تفکر درباره کاربرد آن)

بگویید: «وقتی می‌گیرم خدا به درون ما نگاه می‌کند و به ظاهر ما اهمیتی نمی‌دهد، می‌دونیم منظورمون چیه؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) خب، نگاه کردن به ظاهر یعنی چی؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) بله، وقتی ما به ظاهر کسی نگاه می‌کنیم، موهاش، لباسش، بدنش یا جواهراتش رو می‌بینیم، یعنی همه چیزایی رو می‌بینیم که با چشم دیده می‌شن. این آسونه، مگه نه؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) اما دیدن درون آدمایه که مشکل‌تره. به نظرتون معنیش چیه؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) نه، منظور دیدن خون و قلبی که می‌تپه و مغز و استخوان‌ها نیست. وقتی درباره درون صحبت می‌کنیم، از نظر خدا، درباره قلب صحبت می‌کنیم، ولی نه اون قلب جسمانی که می‌تپه و می‌تونین نبضش رو احساس کنین و صداش رو بشنویین، بلکه قلبی که درباره فکرها، احساسات، باورها، تصمیمات و حتی شخصیت یا خصوصیات ما صحبت می‌کنه. پس، موضوع دیدن خصوصیات درونی ماست. می‌تونین چند تا از این خصوصیات درونی رو به من بگین؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) آفرین به همه. می‌بینم که معنی خصوصیات درونی رو درک کردین.

می‌دونستین کتاب مقدس (متی ۱۵: ۱۷-۲۰) می‌گه که ما می‌تونیم با دیدن چیزی که از درون شخص بیرون میاد، بفهمیم که چی درونشه؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) کارای ما به دیگران نشون می‌ده که درونمون چی هست. بیاین یه کم بیشتر در موردش فکر کنیم. من چند تا جمله می‌گم. بعد اگه شما فکر می‌کنین که اون کار، ظاهر و بیرون شخص رو نشون می‌ده به طرف راست اتاق برین. اگه فکر می‌کنین که درون شخص رو نشون می‌ده، به طرف چپ اتاق برین. آماده‌این؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) خُب، بیاین شروع کنیم (فهرست جملات را بخوانید و اجازه بدهید که به شما نشان بدهند که تا چه اندازه فرق بین آنها را متوجه شده‌اند).

فهرست جملات

- نشون دادن موهایی که تازه کوتاه شده (بیرون)
- کمک کردن به یه دوست تا نقاشی بکشه (درون)
- خوندن کتاب مقدس (درون)
- نشون دادن کفش‌های جدیدی که خریدیم (بیرون)



تعریف کردن از یه نفر (درون/بیرون)
آویزون کردن جواهرات پُرزرق و برق (بیرون)
مراقبت از خواهر یا برادر کوچیک ترمون (درون)
کمک کردن به مامان تو شستن ظرفها (درون)
ستایش خدا (درون)

آفرین! خیلی خوب تونستین جواب بدین. همون طور که توی این داستان شنیدین، یعقوب فقط به ظاهر نگاه می کرد. اون فقط زیبایی ظاهری را حیل رو دید. ما معمولاً می خوایم این طوری باشیم. خیلی طبیعیه که به ظاهر آدمها نگاه کنیم، چون این اولین چیزیه که با چشممون می بینیم. اما از این داستان می فهمیم که خدا به زیبایی ظاهری نگاه نمی کنه. او به درون نگاه می کنه. خدا به قلب لیه نگاه کرد و چیزی رو که می دید، دوست داشت. به خاطر همین تصمیم گرفت لیه رو برکت بده. خدا برای لیه هدفی داشت و به ظاهرش توجهی نکرد.

ما هم نباید به خاطر ظاهر آدمها، درباره شون قضاوت کنیم. مهم نیست که اونا موهای زیبایی دارن؛ یا اینکه چه لباسی می پوشن. مهم اینه که درونشون چطوریه. مهمه اینه که چه جور آدمی هستن و چه رفتاری دارن. این مهمه که برای خدا کی هستن. ما تلاش می کنیم تا بیشتر شبیه عیسی بشیم و باید کارایی رو بکنیم که عیسی می کرد، موافقین؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) خدا از ما انتظار داره که ازش پیروی کنیم، یعنی سعی کنیم که هر روز، بیشتر و بیشتر شبیه خدا بشیم تا دیگران بتونن از طریق ما، خدا رو ببینن.

ازتون می خوام امروز که به خونه برمی گردین، تمرین کنین و چیزایی رو ببینین که عیسی درون شخص می بینه. یادتون باشه که خدا بدون توجه به ظاهر، هم شما و هم دوستتون رو دوست داره. خدا به قلبتون نگاه می کنه! او به درونتون نگاه می کنه و همون طور که هدف خاصی برای لیه داشت، برای تک تک شما هم هدف خاصی داره. آیا این هفته این یادتون می مونه؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) «عالیه!»



دعا برای نیازهای کودکان:

از بچه‌ها بپرسید که چه نگرانی‌هایی دارند و از بچه‌های دیگر بخواهید که برای آنها دعا کنند. نباید هیچ فشار و اجباری وجود داشته باشد. فقط بپرسید که چه کسی داوطلب این کار می‌شود. اگر کسی داوطلب نیست، معلم خودش برای آنها دعا کند. هیچ نیازی کم اهمیت نیست و هیچ کس نباید به خاطر نیازها یا درخواست‌هایش مورد انتقاد یا تمسخر قرار گیرد. وقتی بچه‌ها حرف‌های دلشان را در کلاس مطرح می‌کنند، اطمینان حاصل کنید که در کلاس رفتار محترمانه و توجه وجود داشته باشد. این کلاس باید مکانی امن برای بیان حرف‌های کودکان باشد. همچنین، از بچه‌ها بخواهید موضوعات شکرگزاری و پرستش خود را در میان بگذارند. شاید اتفاقی در هفته رخ داده باشد؛ یا به طریقی متوجه شده‌اند که خدا در زندگی‌هایشان کار می‌کند. فوق‌العاده است که بچه‌ها را تشویق کنید تا از همان سنین کودکی «برکاتی» که در زندگی دارند را ببینند و از خدا تشکر کنند. آن وقت است که آنها می‌توانند به خدا احترامی که لایق آن است را داده و او را با شکرگزاری پرستش کنند.



آیهٔ حفظی:

اکنون زمان خوبی برای یادگرفتن یک آیه است. آنها را تشویق کنید که آن را به خاطر بسپارند. (آیهٔ حفظی، همان آیهٔ کتاب مقدس است که در بالا عنوان شد).

ببر (آن را در عمل به کار ببرید)

کاردستی «آویز تصویر درونی»

شما به کاغذ رنگی، بند یا نوار، قیچی و نوشت افزار/ ماژیک نیاز دارید. همین طور، به جایی محکم که همهٔ بندها یا نوارهای آویز را از آن آویزان کنید. (دارید.)

وسایل را بین بچه‌ها تقسیم کرده و بگویید: «امروز می‌خوایم یه آویز به شکل قلب بسازیم (نمونه را نشان دهید). آویز چیزیه که آویزون می‌کنین. حُب، حالا با این وسایل، آویز «تصویر درونی» خودتون رو بسازین (بچه‌های بزرگ‌تر می‌توانند خودشان قلب‌ها را ببرند. بچه‌های کوچک‌تر می‌توانند از قلب‌های آماده استفاده کنند). خیلی حُب، بیاین شروع کنیم (به آنها فرصت دهید که قلب‌های خود را بسازند).

انگار داره کارتون تموم می‌شه. حالا به چیزایی فکر کنین که خدا می‌تونه توی قلبتون ببینه. خدا چی می‌بینه؟ (اجازه دهید پاسخ دهند. می‌توانید پاسخ‌ها را بر روی تخته سفید بنویسید.) چه جوابای خوبی! ازتون می‌خوام چیزایی که خدا می‌تونه درون شما ببینه رو روی قلبی که ساختین بنویسین. بعد به این فکر کنین که خدا چطوری می‌تونه ازشون استفاده کنه تا هدفش رو توی زندگی‌تون عملی کنه. فکر می‌کنین می‌تونین این کار رو انجام بدین؟ (اجازه دهید پاسخ دهند.) بذارین ببینیم به چه چیزایی می‌تونین فکر کنین (اجازه دهید که زمانی برای کار کردن داشته باشند، اگر نمی‌توانند جوابی پیدا کنند، پیشنهادهایی را ارائه دهید. با اتصال قلب به یک بند یا نوار برای آویزان کردن، به پایان برسانید.)»

کارشان که تمام شد، بگویید: «فهمیدین که خدا چه چیزایی رو می‌تونه توی قلبتون ببینه و چطور می‌تونه ازشون برای هدفش توی زندگی‌تون استفاده کنه. چیزایی که نوشتین، خیلی برام جالب بودن. آفرین به همهٔ شما! دعا می‌کنم که این هفته دلگرم باشین، چون خدا بدون توجه به چهره و ظاهرتون، یا لباس‌هایی که می‌پوشین، شما رو دوست داره. یادتون باشه و خوشحال باشین که خدا به‌خاطر همهٔ چیزایی که توی قلبتون پیدا کردین و خیلی چیزای دیگه، شما رو دوست داره! امیدوارم که بتونین این آویز رو توی خونه‌تون آویزون کنین تا هرگز فراموش نکنین که چقدر برای خدا خاص هستین! اگه توی خونه چیزای بیشتری یادتون اومد، اونا رو هم بنویسید. می‌تونین دفعهٔ دیگه اونا رو بهمون بگین!»



فعالیت‌های اضافه:

- نقاشی کردن، به جای استفاده از تصاویر کتاب داستان
- سرودهایی که با آن بتوانید حرکات مخصوص بسازید. مثلاً در جایی دست بزنید، پای بکوبید، با تغییر حالت صورت احساسی را نمایش دهید و... .
- از آنها بخواهید که خط دور بدن خود را بکشند و درون آن، چیزهایی را که خدا در وجودشان می‌بیند، بنویسند. همین‌طور، این‌که خدا چگونه از آنها استفاده خواهد کرد.
- دور بدن دوستشان را بکشند. بر روی آن بنویسند که به‌نظرشان خدا چه چیزهایی را در درون دوستشان می‌بیند.
- عینک قلبی شکل: به آنها کمک کنید عینک‌هایی به شکل قلب بسازند. این کار نشان‌دهنده این است که خدا چگونه آنها را می‌بیند.
- مجموعه‌ای از چیزهای زیبا و زشت داشته باشید. از آنها بخواهید که بگویند کدامیک را دوست دارند. درباره تفاوت دید ما با دید خدا صحبت کنید و این‌که چگونه خدا برای همه چیز هدفی دارد (درباره هدف هر یک از وسایلی که آورده‌اید، صحبت کنید).

راهنمایی‌هایی برای تنظیم فعالیت‌ها بر اساس سنین پایین‌تر یا بالاتر:

برای زیر ۴ سال:

- اجازه دهید آنچه را که درون خود می‌بینند، نقاشی کنند؛ یا می‌توانید این چیزها را برای آنها بر روی قلب بنویسید.
- برگه «من خاص هستم»
- برگه رنگ‌آمیزی راحیل و لیه

برای بالای ۱۱ سال:

- از آنها بخواهید کسانی را که به‌نظرشان ارزشمند نیستند، شناسایی کرده و از خدا بخواهند که آنها را به‌خاطر چنین تفکری ببخشد. سپس، فکر کنند که خدا این افراد را چطور می‌بیند و این هفته تلاش کنند تا به این افراد نشان دهند که خدا آنها را دوست دارد و برای آنها ارزش قائل است.



ارزیابی درس: خودآزمایی

- ۱- آیا بچه‌ها توانستند بعد از کلاس، این داستان را با کلمات خود تعریف کنند؟
- ۲- آیا فرق بین چیزهای بیرون و درون را فهمیدند؟ اینکه چرا یعقوب، راحیل را انتخاب کرد و خدا لیه را؟
- ۴- آیا درک کردند که خدا صرف‌نظر از ظاهرشان، آن‌ها را دوست دارد؟
- ۵- آیا برخی از خصوصیات موردپسند خدا را تشخیص دادند و فهمیدند که خدا چگونه می‌تواند از آنها برای اهدافش در زندگی‌شان استفاده کند؟
- ۶- آیا توانستند فعالیت‌ها را بدون دخالت معلم تکمیل کنند؟ (کمک کنید، اما دخالت نکنید.)
- ۷- بچه‌ها تا چه حد به موضوع توجه کردند؟ به نظر می‌رسید که گیج شده‌اند یا به آن علاقه‌مند بودند؟
- ۸- آیا بچه‌ها بعد از این فعالیت‌ها دلگرم و تشویق شدند، یا احساس شرمساری کردند؟ (در اینجا لازم است که آنها را تشویق کنید.)



تکلیف در منزل برای کودکان

- در طول هفته از آویزشان استفاده کرده و به خودشان یادآوری کنند که خدا چگونه آنها را می‌بیند. او برای آنها هدفی عالی دارد. اگر مایل باشند، می‌توانند چیزهایی را به آن اضافه کنند.
- تمرین کنند که درون دیگران را ببینند، نه بیرون و ظاهرشان را.
- آیهٔ حفظی را به‌خاطر بسپارند (در این قسمت، جایزه آنها را تشویق می‌کند).



خداحافظی:

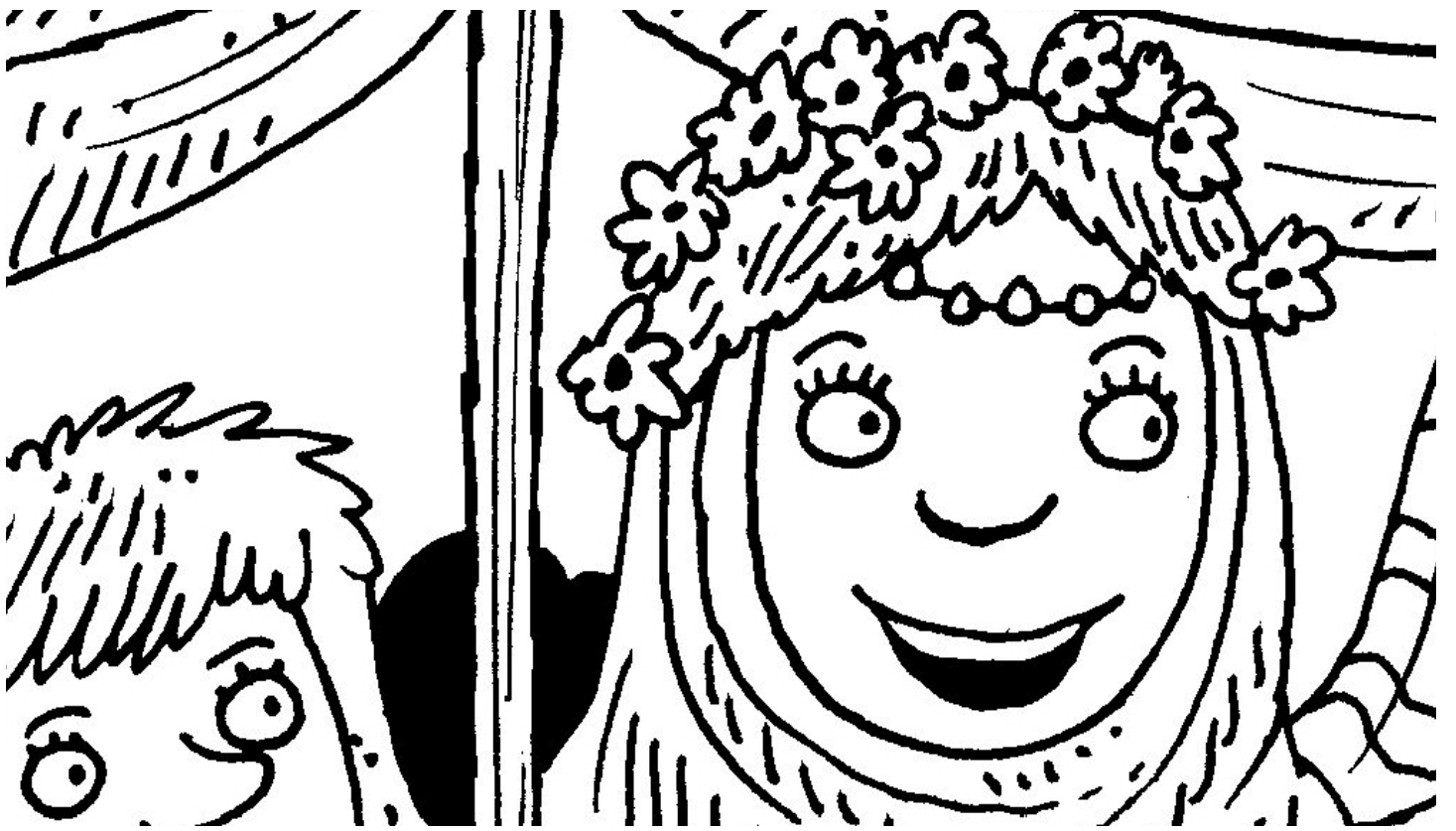
سرود خداحافظی



کارت‌های تصویری





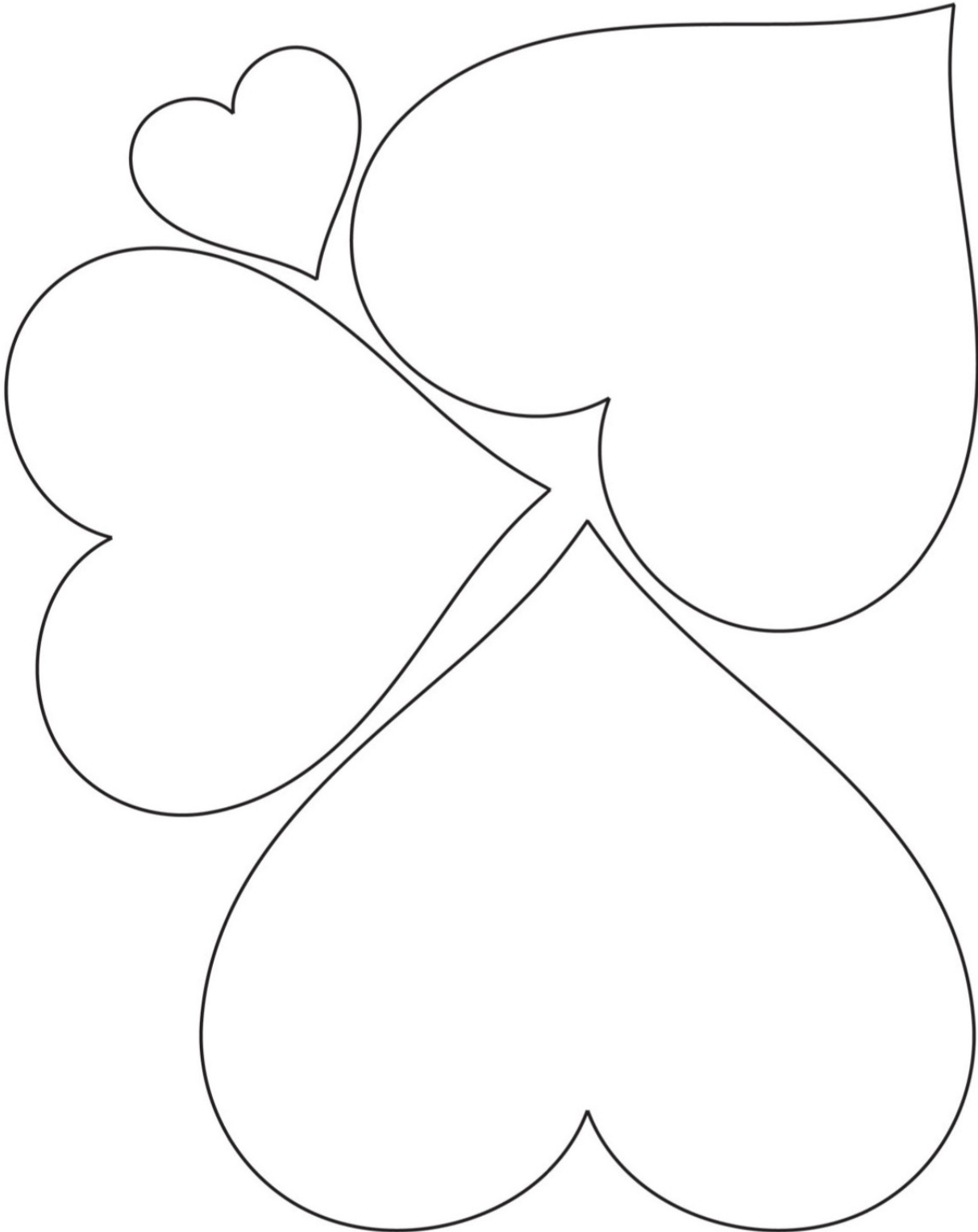








الگوی کاردستی آویز قلب





نمونه آویز قلب



طراحی داستان

با استفاده از 7 و خطوط موجدار،
راحیل را بکشید.



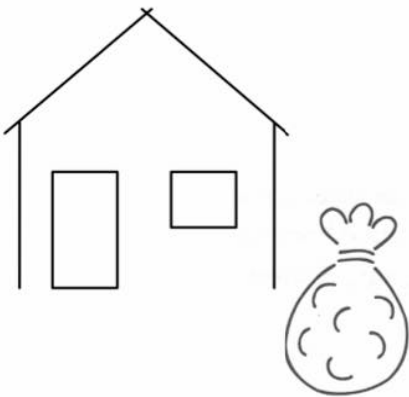
۲

با استفاده از U و خطوط، یعقوب را در کنار چاه
بکشید. افراد دیگری را هم در کنار او بکشید.



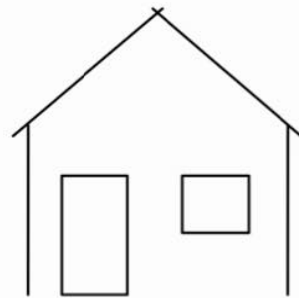
۱

یک کیسه پول اضافه کنید.



۴

با استفاده از اشکال و خطوط، یک خانه بکشید.



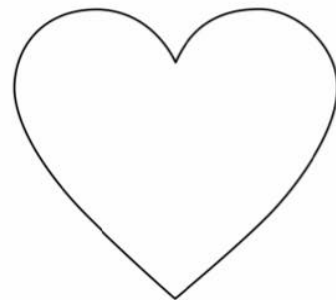
۳

عدد ۷ را بنویسید.



۶

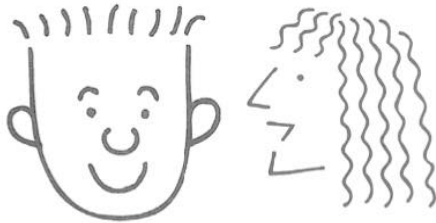
یک قلب بکشید.



۵



با استفاده از U و خطوط، یک یعقوب خوشحال بکشید. با استفاده از 7 و خطوط موجدار، راحیل را بکشید.



۸

با استفاده از U و خطوط، یک یعقوب عصبانی بکشید. با استفاده از یک 2 و U و نیم دایره و مثلثهای ناتمام، لیه را بکشید.



۷

با استفاده از دایره و بیضی، یک نوزاد را به لیه غمگین اضافه کنید.



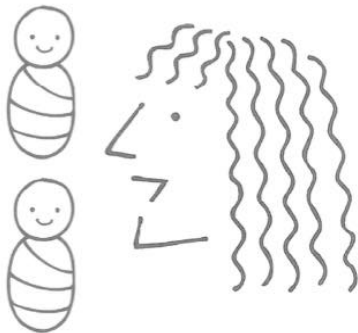
۱۰

با استفاده از یک 2 و U و نیم دایره، لیه غمگین را بکشید.



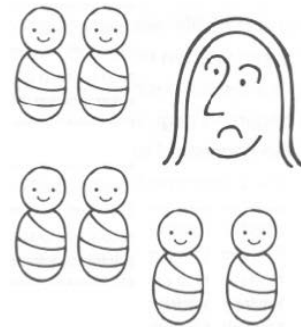
۹

دو نوزاد را به تصویر راحیل اضافه کنید.



۱۲

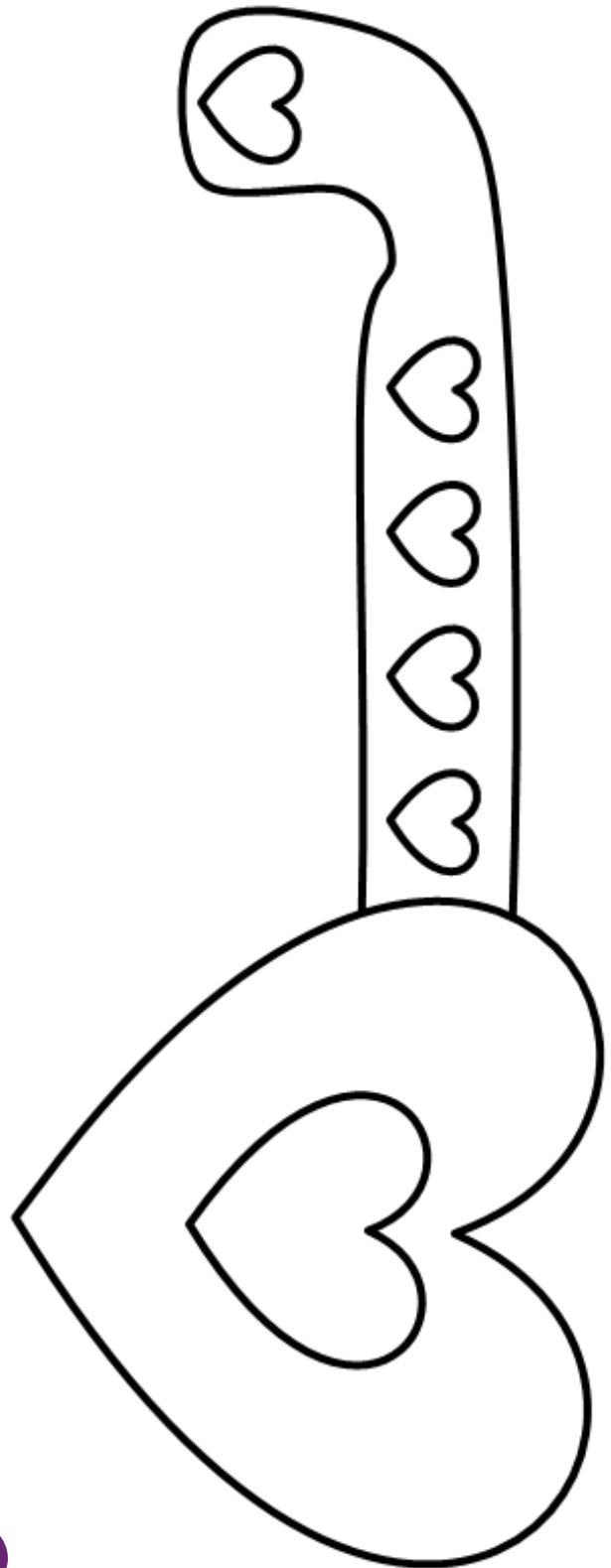
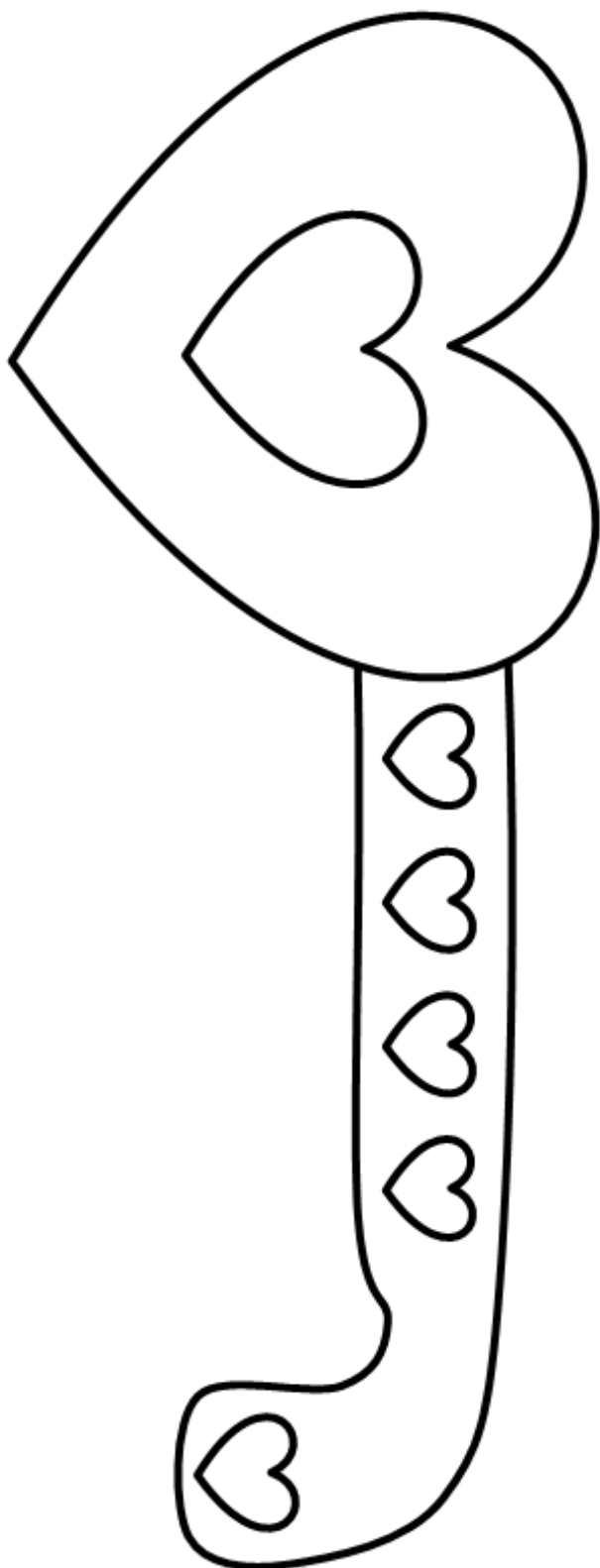
پنج نوزاد دیگر را به لیه غمگین اضافه کنید.

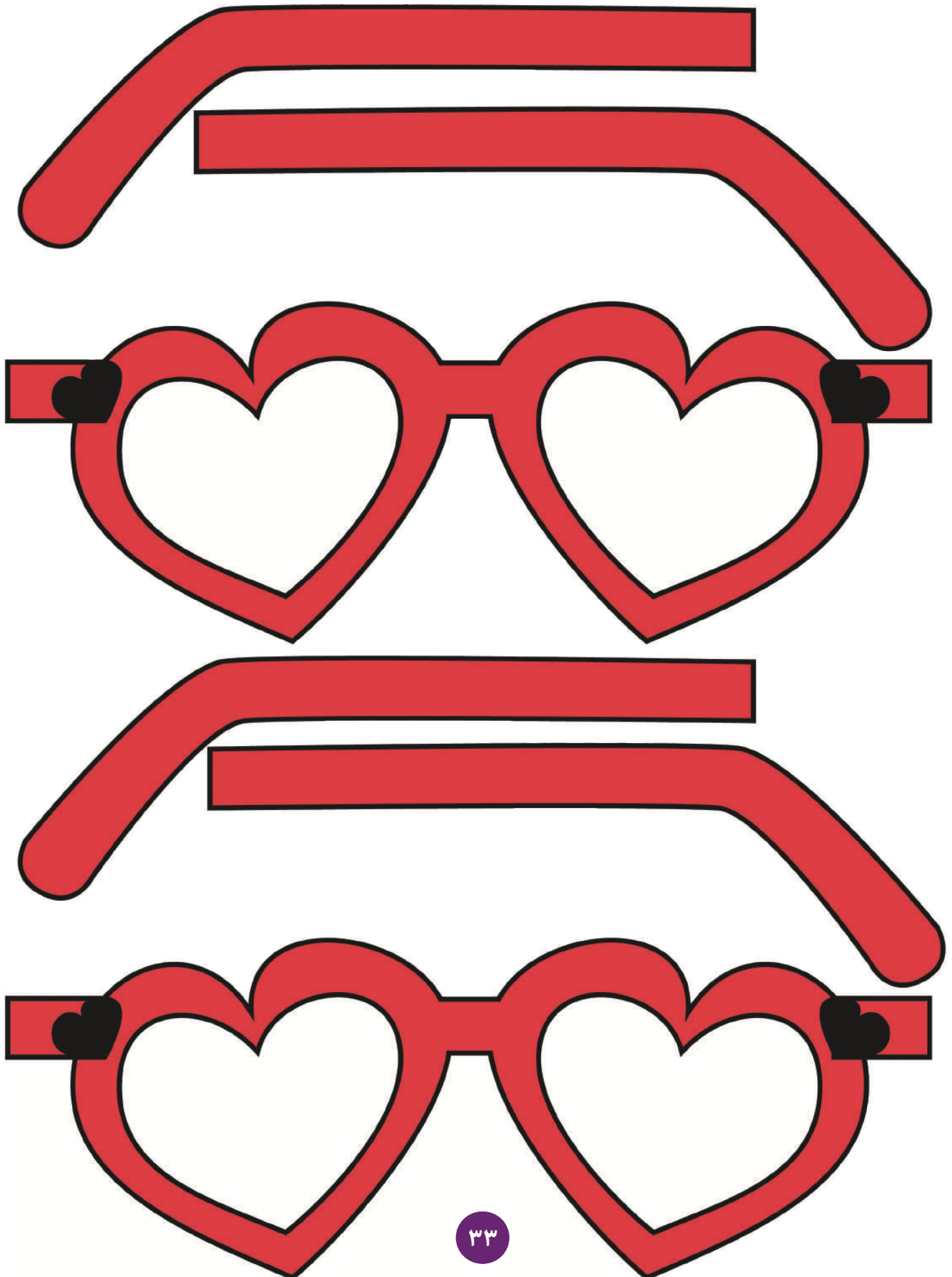


۱۱



عینک قلبی شکل

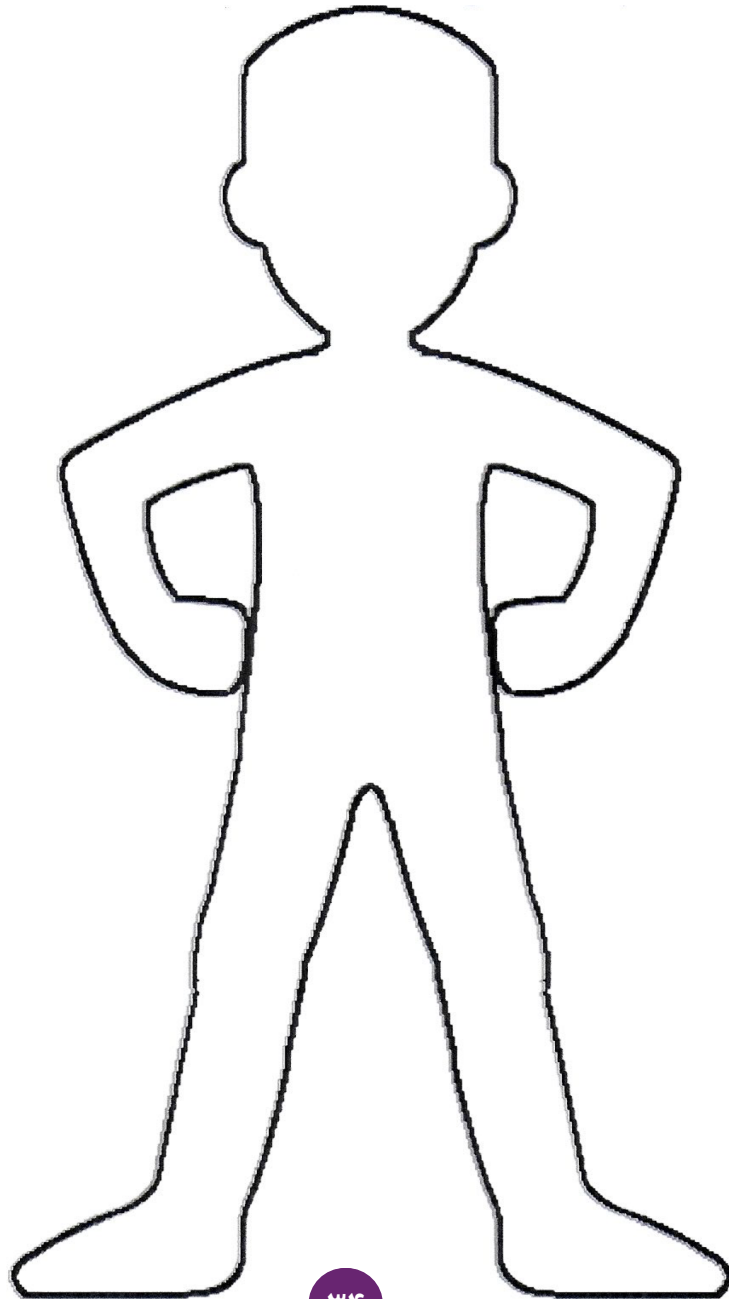






برگه «من خاص هستم»

همه وجود مرا خدا ساخته،
پاها، سر و دستهایم را.
خدا مرا به طور خاص ساخته،
و نقشه های عالی برای من دارد.





منابع

راهنمای طراحی داستان با کمک
Kids Time Curriculum God's Big Picture Leaders Guide, Copyright 1999 by Gospel
Light, Ventura CA, USA, 93006 (نباید برای تبلیغات بازرگانی، آگهی یا فروش یک محصول یا خدمات
به کار رود).

تصاویر داستان برگرفته از

Freebibleimages.org

با استناد صحیح بر Sweet Publishing/freebibleimages.org. مجاز به استفاده برای خدمت
می باشد.

تصاویر رنگ آمیزی برگرفته از

Bible Story Coloring Pages, by Gospel Light, Venture CA, USA, 93006, Illustrated by
Chizuko Yasuda. تمامی حقوق محفوظ است (نباید برای اهداف بازرگانی، به منظور کار در کلیساها و
سازمان های مسیحی به کار رود).

